

# پادشاهی‌های خلیج فارس توسعه اقتصادی‌شان را قربانی رویارویی ایران و اسرائیل نمی‌کنند

## رحمان قهرمان‌نپور:

قهرمان‌نپور در پاسخ به این سوال «اعتماد» که اساسا سناریوی بیطرف ماندن کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در صورت رویارویی احتمالی ایران و اسرائیل چقدر قابل اعتنا است و آیا دریافت چنین تضمینی یکی از اهداف سفر آقای پزشکیان به دوحه بوده است یا خیر، گفت: تمامی این گمانه‌زنی‌ها در حد سناریوسازی است. اینک این مساله که در صورت رویارویی مستقیم ایران و اسرائیل کشورهای عرب خلیج فارس چه موضعی اتخاذ می‌کنند یا در مراحل بعدی بیطرف می‌مانند یا خیر صرفا فرضیه است. ممکن است این گروه از بازیگران بیطرف نباشند. معنای ضمنی آن این است که ایران به این موضوع در حد یک سناریو فکر می‌کند. اما اگر بخواهیم از مرحله سناریوسازی عبور کنیم، باید گفت در واقع ایران بعد از عملیات 7 اکتبر و آغاز جنگ غزه به دنبال آتش‌بس بوده است؛ البته که در این زمینه تلاش‌هایی نیز انجام شده است. امریکا هم در برقراری آرامش و آتش‌بس در غزه تلاش‌هایی کرده اما تلاش‌ها بی‌نتیجه مانده است و عملا آتش‌بس برقرار نشده است. به باور قهرمان‌نپور، در میانه تلاش‌ها قطر نقش ویژه‌ای ایفا کرده است. این کشور هم میزبان حماس بود و هم به این جنبش به لحاظ مالی بسیار کمک کرد. به گونه‌ای که در روزهای ابتدایی آغاز جنگ غزه جروزالم پست در گزارشی نوشت که حمله حماس به اسرائیل طرح قطر بوده با این هدف که سناریوی روی کار آمدن طالبان در افغانستان این‌بار در غزه تکرار شود و حماس بتواند هم در غزه و هم در کرانه باختری به عنوان نیروی سیاسی اصلی حضور داشته باشد. این نشان از نقش مهم و قابل‌توجه قطر دارد. بنابراین ایران از ابتدا با قطر از نزدیک رایزنی داشته و مباحثی را در این زمینه مطرح کرده است. از سوی دیگر و در همان ابتدا ایران با عربستان مذاکراتی داشت. واقعیت این است که در یک طرف خواست ایران یعنی برقراری آتش‌بس مطرح است، اما در طرف دیگر کشورهای عربی قرار دارند که هرکدام از

رویکردهای متفاوتی پیروی می‌کنند. کشورهای مصر و اردن که با اسرائیل توافق صلح رسمی دارند، نمی‌توانند در مناقشات ایران و اسرائیل جانب ایران را نگاه دارند و شاید بتوان این ادعا را داشت که حتی نمی‌توانند بی‌طرف بمانند، چراکه با اسرائیل دارای مرز مشترک هستند و متعاقباً نگرانی‌های مشترکی دارند. کما اینکه در این زمینه اردن در رهگیری موشک‌های ایرانی نقش داشته است.

گروهی دیگر کشورهای هستند که تا پیش از عملیات 7 اکتبر به نوعی تلاش کردند درگیر تنش‌ها نشوند مانند مراکش که از دهه 1990 خود را از هرگونه رویارویی کنار کشید. بعد از حملات حوثی‌ها به تاسیسات نفتی آرامکو، عربستان و امارات و تاحدودی پادشاهی عمان نیز به تدریج خود را از تنش‌های میان ایران و اسرائیل کنار کشیدند. بنابراین کشورهای حوزه خلیج فارس به دنبال این نیستند که در این مناقشه ورود کنند؛ هر چند که گزارش‌های تایید نشده‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه عربستان موشک‌های حوثی‌ها را رهگیری می‌کند اما در عمل عربستان و امارات و عمان از ابتدا رویکرد بی‌طرفانه‌ای اتخاذ کرده‌اند.

این کارشناس مسائل سیاست خارجی در پاسخ به دیگر سوال «اعتماد» در باب اینکه استراتژی و مواضع کشورهای عرب خلیج فارس در قبال رویارویی احتمالی ایران و اسرائیل چه خواهد بود گفت: یکی از اهداف حاصله از عادی‌سازی روابط ایران و عربستان این است که تهران در امور ریاض دخالتی نداشته باشد و در واقع چالشی برای این کشور ایجاد نکند. از طرفی دیگر فرآیند ریاض فرآیند عادی‌سازی با اسرائیل را کلید زد تا بتواند در مسیر روابط خود با تل‌آویو چالش‌ها را به حداقل برساند. کشورهای حوزه خلیج فارس این‌گونه استدلال می‌کنند که کشورهای کوچک و ضعیفی هستند که در برابر دو قدرت منطقه یعنی ایران و اسرائیل قرار دارند؛ بنابراین استراتژی آنها این است که نباید وارد مناقشه این دو قدرت شد. در عین حال این امکان وجود دارد رفتارهای تاکتیکی متفاوتی را حین رویارویی از خود نشان دهند؛ به عنوان مثال ایران به امارات فشار بیاورد با این هدف که ابوظبی تحریم‌ها را اعمال نکند یا از سوی دیگر اسرائیل به عربستان فشار بیاورد و این کشور مجبور شود فضای هوایی خود را در اختیار اسرائیل قرار دهد. اما از منظر استراتژی در بلندمدت به نظر می‌رسد که این کشورها به این جمع‌بندی رسیده‌اند که خودشان را درگیر مناقشات خاورمیانه نکنند و به مساله اصلی خود یعنی توسعه اقتصادی بپردازند. به عبارتی بهتر نمی‌خواهند منافع خود را صرف مناقشه‌ای کنند که پایانی نامعلوم دارد. این سیاست را مدت‌ها پیش در امارات شاهد بودیم و اکنون نیز در عربستان این

استراتژی دنبال می‌شود. عربستان سعی کرد حتی در یمن مداخلات خود را کاهش دهد و به این جمع‌بندی رسید برای اینکه به قدرتی منطقه‌ای تبدیل شود و مسیر توسعه اقتصادی را طی کند باید دخالت‌هایش را به حداقل برساند. علاوه بر این، بازیگران عرب حاکمیت و دولت‌های مستقلی هم دارند و براساس منشور سازمان ملل اجباری مبنی بر دخالت مستقیم آنها وجود ندارد. تجربه بهار عربی از 2011 تا 2017 یعنی زمانی که عربستان در یمن و سوریه و لبنان وارد مناقشه شد و از طرفی رویاروی ایران و ترکیه قرار گرفت، پیش روی این کشور قرار دارد. بنابراین پادشاهی در نهایت به این نتیجه رسید که دخالت در درگیری‌های منطقه هدر دادن منابع اقتصادی خواهد بود. عقیده من این سیاست در مناقشات کنونی همچنان ادامه خواهد داشت. پادشاهی‌ها و بازیگران عرب نه دنبال تشدید تنش با ایران هستند و نه به دنبال درگیری با اسرائیل. از همین رو آنها هم با اسرائیل در زمینه عادی‌سازی مذاکره می‌کنند و هم با ایران و ترکیه رایزنی دارند. اساساً کشورهای شورای همکاری خلیج فارس به دنبال سرمایه‌گذاری بر همگرایی منطقه توسعه اقتصادی بلندمدت هستند و تمایل ندارند به مناقشات نظامی و سیاسی منطقه وارد شوند. به نظر می‌رسد این سیاست در شرایط کنونی منطقه نیز ادامه خواهد یافت.

قهرمان‌پور در تحلیل استراتژی دولت‌های خلیج فارس در قبال تشدید مناقشات منطقه گفت: عنوانی که می‌شود برای توصیف موضع‌گیری اعراب در حوزه مطالعات منطقه‌ای لحاظ کرد، کنارکشیدن از مناقشات منطقه‌ای است. به نوعی این گروه از بازیگران به لحاظ تخصصی و فنی در خلیج فارس به دنبال ساخت یک زیر منطقه امنیتی هستند

(sub regional security complex)؛ مانند مدیترانه و شامات و استدلال می‌کنند که خواهان دوری از تنش‌های خاورمیانه می‌باشند. به عنوان نمونه مراکش در دهه 1990 چنین سیاستی را در پیش گرفت. این بازیگر به تدریج در شمال آفریقا مستقر شد و در آن نقطه برای خود منطقه تعریف کرد. نام این سیاست را تمرکز بر توسعه اقتصادی با دوری از مناقشات می‌نامیم. این گروه از کشورها به این جمع‌بندی رسیده‌اند که مناقشات نظامی و امنیتی می‌تواند فرآیند توسعه‌شان را به تاخیر بیندازد. از طرفی دیگر به این نتیجه رسیده‌اند که دوران اهمیت نفت در سیاست بین‌الملل و اقتصاد سیاسی جهان رو به پایان است، بنابراین برای اینکه بتوانند قدرت خود را حفظ کنند در حال یافتن جایگزینی برای نفت هستند و آن جایگزین سرمایه‌گذاری اقتصادی و هوش مصنوعی و انرژی‌های تجدیدپذیر و... است. در واقع به دنبال برنامه‌های بلندمدتی هستند که کشورهای آسیا و روسیه و سایر کشورها را به نوعی وابسته به تجارت با خود کنند. این رویکرد کلی این

گروه از کشورها است. در هر صورت می‌توان برای توصیف و تبیین این رویکرد از عبارات متفاوتی استفاده کرد از جمله تمرکز بر توسعه اقتصادی یا کنار کشیدن از مناقشات منطقه شامات یا بیطرفی. البته لازم به ذکر است که تمرکز بر واژه بیطرفی در باب چنین سیاستی چندان درست نیست، چراکه این کشورها در موقعیتی قرار دارند که اگر تحت فشار قرار بگیرند نمی‌توانند مقاومت کنند. به عنوان مثال امارات اگر تحت فشار قرار بگیرد قادر نیست بر مواضع خود بایستد. ممکن است به واسطه امتیازهایی تسلیم مواضع یکی از طرفین شوند. کم‌اینکه امارات قرار بود در چابهار سرمایه‌گذاری کند. اما این به آن معنا نیست که در مناقشه ایران و اسرائیل ابوطیبی بخواهد کنار تهران یا تل‌آویو قرار گرفته و کم‌های نظامی و اقتصادی را در اختیار هر کدام از دو بازیگر قرار دهد؛ این گروه از بازیگران ممکن است به اهرم‌های تاکتیکی و کوتاه‌مدت متوسل شوند، مثلاً دویی تحریم‌های مبادلات مالی علیه ایران را اعمال نکرد یا عربستان فضای هوایی خود را برای عبور هواپیمایی اسرائیلی در اختیار اسرائیل قرار داد. این قبیل اقدامات تاکتیکی است نه استراتژیک؛ به عنوان مثال امارات 300 موشک یا هواپیماهای پیشرفته خود را در اختیار ایران قرار داده کم‌اینکه این تجهیزات را در اختیار اسرائیل هم قرار می‌دهد.

این تحلیلگر مسائل سیاست خارجی در پاسخ به این سوال «اعتماد» که ذیل مدیریت تنش‌ها، سناریوی توقف اسرائیل به واسطه متقاعد کردن اعراب جهت رایزنی با آمریکا چقدر محتمل است، گفت: آمریکا قصد دارد تحت هر شرایطی حضور خود در منطقه را کاهش دهد. اسرائیل می‌خواهد ولو با راه‌اندازی جنگی نه چندان گسترده آمریکا را به منطقه بازگرداند. اما در درون آمریکا چه جمهوری‌خواهان و چه دموکرات‌ها به این جمع‌بندی رسیده‌اند که آمریکا باید به تدریج حضور نظامی خود را در منطقه کاهش دهد. به همین دلیل راهبرد اعمال فشار از طریق هم‌پیمانان منطقه‌ای جواب نخواهد داد. به این دلیل که منافع استراتژیک آمریکا در منطقه کم‌رنگ‌تر شده است. پیش‌تر این تحلیل را مطرح می‌کردیم که آمریکا دو منفعت استراتژیک در منطقه دارد؛ امنیت اسرائیل و تامین امنیت خطوط انتقال نفت. آمریکا در حال حاضر خود تولیدکننده نفت است بنابراین برای این کشور اهمیتی ندارد که امنیت تنگه هرمز را تامین کند با این هدف که چین و ژاپن و هند بخواهند نفت خود را انتقال دهند. از طرفی دیگر در مورد اسرائیل برخلاف آن چیزی که ما در درون کشور بدان باور داریم، سیاست آمریکا دچار تحولاتی شده است. لابی اسرائیلی به میزان گذشته دارای نفوذ نیست. نسل یهودیان ساکن آمریکا دیگر ارتباطی با

هولوکاست ندارند و اساسا مساله هولوکاست براي آنها خيلي موضوعيتي ندارد. از سويي افکار عمومي امريکا حاضر به پذيرش حمايت بي‌قيد و شرط اين کشور از اسراييل نيست. اما اين به معنای آن نيست که تصور کنيم روابط امريکا و اسراييل مشابه روابط امريکا و تاييلند است؛ اسراييل همچنان داراي نفوذ است اما در مقام مقايسه، اين نفوذ به مراتب کمتر شده است. مصداق آن در اعمال فشارهاي بايدن به نتانياهو براي پذيرش آتش‌بس در غزه است که البته نخست‌وزير اسراييل پذيرفت. بنا بر تمامي شواهد و مدارك، بايدن تمام تلاش خود را براي برقراري آتش‌بس انجام داد اما موفق نشد که اسراييل را در اين زمينه راضي کند. آقای نتانياهو زير بار نرفت به اين دليل که مي‌خواست اثبات کند و نشان دهد که اسراييل بدون امريکا هم مي‌تواند امنيت خود را تامين کند. بنا بر اين من معتقدم ايالات‌متحده زماني به اعمال اين فشارها جواب مي‌دهد که خود در منطقه منافع استراتژيك بلندمدت داشته باشد. در حال حاضر منافع امريکا در منطقه کاهش يافته است بنا بر اين خيلي خود را ملزم نمي‌بيند که تمام انرژي ديپلماسي‌اش را براي برقراري صلح در خاورميانه صرف کند. بالاخص آنکه در اوکراين درگيري‌ها دارد و همزمان امريکا با چين بر سر دريای جنوبي چين درگير مناقشه است. در چين شرايطي ايالات‌متحده اولويت‌هاي ديگر براي سياست خارجي خود قائل است.

قهرمان‌پور در پاسخ به سوال پاياني «اعتماد» در اين باب که راهبرد دستگاه ديپلماسي براي مديريت تنش‌ها در صورت نتيجه‌بخش نبودن تمسک به همسايگان بايد بر چه مبنايي باشد، گفت: واقعيت امر اين است که نگاه ما به نظام بين‌الملل و منطقه بايد براساس واقعيت‌هاي جديدي که در حال شکل‌گيري است باشد. اصلي‌ترين واقعيتي که اکنون با آن مواجه هستيم اين است که اهميت خاورميانه هم براي امريکا و هم در سياست جهاني در حال کمتر شدن است. اما ما همچنان فکر مي‌کنيم که خاورميانه قلب جهان است و اين تصور را داريم که بايدن و چين و ژاپن بايد به مناقشات منطقه ورود کنند و چالش‌هاي موجود در منطقه را مديريت کنند. تجربه يك سال گذشته و اينکه اسراييل توانست بي‌مها با و بدون هيچ محدوديتي اين حجم از کشتار را انجام دهد نشان مي‌دهد که متاسفانه اهميت منطقه خاورميانه در دنيا کاهش يافته است. يکي از دلایل کاهش محبوبيت خاورميانه بي‌اهميت شدن مساله نفت است. دليل دوم اين است که دولتهای منطقه در آستانه ورشکستگي قرار دارند؛ از لبنان و سوريه و عراق و يمن و ليبي گرفته تا مصر. اين کشورها وزني در سياست جهاني ندارند. اکنون مرکز ثقل خاورميانه و نقطه‌اي که همچنان اهميت دارد کشورهاي حوزه خليج فارس هستند که دو سه هزار ميليارد دلار ذخيره ارزي دارند. از همين رو دو دليل اصلي

کاهش اهمیت خاورمیانه مرتبط میشود به کاهش اهمیت نفت و ظهور دولت‌های ورشکسته که منطقه را به تدریج تبدیل به منطقه منازعه خیز جنگزده بحران خیز کرده است. این موضوع باعث میشود حتی کشوری مانند فرانسه هزینه نقش‌آفرینی در لبنان را نپردازد؛ چراکه افکار عمومی این کشور حاضر به پذیرش چنین هزینه‌ای نیست. فرانسه نیز خود مشکلات اقتصادی دارد بنابراین در این زمینه فرانسه نمیتواند لبنان و تحولات این بازیگر را در اولویت خود قرار دهد. درباره آمریکا نیز مساله اصلی و کنونی امروز این کشور چین است. دیگر ایالات متحده به مانند 11 سپتامبر دغدغه مبارزه با تروریسم را ندارد که با راهبرد مبارزه با تروریسم به خاورمیانه به عنوان قلب جهان وارد شود. مساله اصلی آمریکا مهار چین و دریای جنوبی و شرقی این کشور است یا حتی همکاری با فیلیپین و ژاپن و این قبیل کشورها. وقتی به سیاست خارجی آمریکا نگاه میکنیم می‌بینیم که بیشترین توافقی که در سه سال اخیر امضا کرده است با کره جنوبی و ژاپن و فیلیپین و استرالیا و ویتنام بوده است. بایدن فقط یکبار به خاورمیانه و به ریاض سفر کرده است که آن هم خیلی اهمیتی نداشت. دیپلماسی ما دیگر نمیتواند با این پیش‌فرض جلو برود که خاورمیانه همچنان دارای اهمیت است. همین فضای محدودی نیز که وجود دارد و تعامل با کشورهای منطقه شاید بتواند گزینه‌ای معقول باشد. شرایط برای دستگاه دیپلماسی سخت است. آقای عراقچی هم در این زمینه گفتند که ما پیشنهادی برای برقراری صلح ارایه داده‌ایم منتظر هستیم که به نتیجه‌ای خواهد رسید یا خیر. واقعیت امر این است که شرایط منطقه و نظام بین‌الملل قدرت مانور ما را در حوزه دیپلماسی محدود کرده است. بنابراین باید انتظارات خود را براساس این واقعیت تنظیم کنیم. به این معنا که ارزیابی داشته باشیم که با کدام کشورها میتوانیم وارد تعامل شویم. مساله اصلی را در این موضوع می‌بینم که دستگاه فکری و مفروضات باورهای حاکم بر دستگاه سیاست خارجی و دیپلماسی باید خود را با شرایط جدید تطبیق دهد.